

ان قلت: مرحوم صدر با اثبات اینکه «اقدام بر ظلم» قبیح است (اگر به فرض الف و ج قائل شویم) و در مرحله قبل با اثبات اینکه حق شارع را پایمال کردن قبیح است (اگر به فرض ب قائل شویم)، می‌خواهد ثابت کند که تجری قبیح است و بعد با تمسک به قاعده ملازمه ثابت می‌کند که هرچه قبیح است حرام است و لذا ثابت می‌کند که تجری حرام است.

ایشان پس از اینکه ثابت کرد تجری حرام است، از ادله شرعی که هر حرامی را مستحق عقاب می‌داند بهره می‌گیرد و ثابت می‌کند تجری مستحق عقاب است.

قلت: در پاسخ به این مطلب ۳ جواب را می‌توان مطرح کرد.

**یک** دلیل شرعی نداریم که ثابت کند بر هر حرامی، عقاب مترتب می‌شود، بلکه ترتب عقاب بر هر یک از محرمات محتاج دلیل مستقل شرعی و نقلی است.

**دو** مرحوم خوبی در پاسخ به این مطلب، می‌نویسند که قاعده ملازمه (هرچه قبیح است عقلاً، حرام است شرعاً) در این مورد به خصوص جاری نمی‌شود.

ایشان برای بیان مطلب خود می‌نویسد:

«أن حکم العقل إنما هو بمعنى إدراکه لیس إلا، (فتارة) یدرک ما هو فی سلسلة علل الأحکام الشرعية من المصالح و المفسد، و هذا هو مورد قاعدة الملازمة، إذ العقل لو أدرك مصلحة ملزمة فی عمل من الأعمال، و أدرك عدم وجود مزاحم لتلك المصلحة، علم بوجوبه الشرعی لا محالة، بعد کون الأحکام الشرعية تابعة للمصالح و المفسد. و کذا لو أدرك مفسدة ملزمة بلا مزاحم، علم بالحرمة الشرعية لا محالة. لكن الصغرى لهذه الكبرى غیر متحققة أو نادرة جداً، إذ العقل لا یحیط بالمصالح الواقعية و المفسد النفس الأمرية و الجهات المزاحمة لها، و لذا ورد فی الروایات ان دین الله لا یصاب بالعقول و انه لیس شیء أبعد عن دین الله من عقول الرجال. و (أخری) یدرک العقل ما هو فی مرتبة معلولات الأحکام الشرعية، کحسن الإطاعة و قبح المعصية، فان هذا حکم العقلی فرع ثبوت حکم الشرعی المولوی»<sup>۱</sup>

۱. مصباح الاصول (مباحث حجج و امارات)، ج ۱، ص ۲۶

ایشان در ادامه می‌نویسد که حکم عقل در مورد تجری، از نوع دوم است:

« و حکم العقل بقبح التجری و حسن الانقیاد من هذا القبیل، فقاعدة الملازمة أجنبية عنه، فلا

دلیل علی أن حکم العقل بقبح التجری يستلزم الحرمة الشرعية<sup>۱</sup>»

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم خوئی آن است که «تجری» در جایی واقع می‌شود که شارع دستوری داده باشد و به تبع آن عبد بخواهد از آن تخطی کند، پس حکم عقل در مورد تجری در جایی واقع می‌شود که حکمی از ناحیه شارع موجود باشد.

۲. و ماحصل فرمایش مرحوم صدر آن است که تجری «اقدام بر ظلم» است (و یا نفی حق مولاست و ظلم است)، پس عقل مستقلاً آن را قبیح می‌داند.

۳. به نظر می‌رسد می‌توان حکم عقل در سلسله علل را همان مستقلات عقلیه دانست و حکم عقل در سلسله معالیل را همان غیرمستقلات عقلیه.

چرا که وقتی عقل می‌گوید عصیان قبیح است در حقیقت می‌گوید «اگر کسی که به ما امر کرد، نسبت به ما مولویت دارد، عصیان آن امر قبیح است.»

و در مورد تجری هم در حقیقت حکم عقل چنین است: «اگر کسی که به ما امر کرد، نسبت به ما مولویت دارد، اقدام به عصیان آن امر قبیح است.»

۴. و با توجه به این نکته می‌توان گفت حق با مرحوم خوئی است که حکم عقل به قبح تجری را از زمره غیرمستقلات (و در سلسله معالیل) می‌داند.

۵. اما نکته مهم آن است که ما در جای خود گفته‌ایم که حکم عقل در غیرمستقلات هم، مثل حکم عقل در مستقلات است و لذا فرقی در جریان قاعده ملازمه بین احکام عقل که در سلسله علل جاری می‌شود و احکام عقل که در سلسله معالیل جاری می‌شود، وجود ندارد.

۶. البته اینکه در مورد حکم عقل به قبح معصیت، قاعده ملازمه را نمی‌پذیریم به سبب جریان تسلسل است و ناشی از وجود مانع دیگری است.

۷. با توجه به آنچه گفتیم، می‌توان گفت:

جواب مرحوم خوئی بر کلام مرحوم صدر که می‌فرمود عقلاً تجری قبیح است چرا که اقدام به ظلم است و «عمل قبیح» است (یعنی «فعلی» است که دارای قبح است)، کامل نیست.

۱. همان

